گونه‌شناسی ضرورت نوین‌سازی تمدن اسلامی در میان اندیشمندان معاصر ایرانی

احسان دنیوی[1]

چکیده

در میان اندیشمندان معاصر ایرانی که پیرامون تمدن اسلامی قلم‌فرسایی کرده‌اند، جریانی معتقد به ضرورت نوین‌سازی تمدن اسلامی در عصر حاضر است. شناسایی و گونه‌شناسی علل این ضرورت، موضوع این پژوهش را به خود اختصاص داده است. در واقع بیان علت و ضرورت نوین‌سازی تمدن اسلامی از سوی اندیشمندان حوزه تمدن اسلامی، نشان‌دهنده درجه اهمیت موضوع نزد آنها و تشکیل‌دهنده شاکله دیدگاهشان پیرامون تمدن نوین اسلامی است که بررسی و دسته‌بندی آنها در شناخت ابعاد مسئله و دست یافتن به دیدگاهی جامع بسیار حائز اهمیت است. در این پژوهش تلاش شده است تا با روش استقرائی ابتدا این دیدگاه‌ها گردآوری شده و سپس به روش تحلیلی در ذیل سه گونه عامل کلامی - اعتقادی، تاریخی و اجتماعی دسته‌بندی گردند.

واژگان کلیدی: تمدن نوین اسلامی، ضرورت تمدن‌سازی، تمدن، گونه‌شناسی.

---

[1]. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی گرایش تاریخ و تمدن اسلامی، پست الکترونیکی به نشانی ehsandonyavy@gmail.com

۱. مقدمه

پس از ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی و گرد آمدن ملل گوناگون در زیر یک پرچم به نام پرچم اسلام، تمدنی عظیم و شکوهمند و بسیار کم‌نظیر به وجود آمد که جامعه‌شناسی و تاریخ، آن را به نام تمدن اسلامی می‌شناسد. مطالعه در اطلس تاریخ اسلامی و چگونگی انتشار اسلام در جهان، نشان می‌دهد که اسلام در طول چند قرن، بر بیشتر سرزمین‌های آباد آن روز جهان مسلط شد و قسمت اعظم آسیا، آفریقا و قسمتی از اروپا را تحت سلطه و اقتدار خود درآورد. این مناطق، با فرهنگ و دین مشترکی به هم وصل شده بودند و ساکنان آن خود را عضو تمدن واحد و وسیعی می‌دانستند که مرکز روحانی و مذهبی آن مکه و مرکز فرهنگی و سیاسی‌اش بغداد بود. پیشرفت‌های علمی، صنعتی و سیاسی مسلمانان در دوران طلایی اسلام – قرون چهارم و پنجم قمری – به اندازه‌ای عنوان شده که بسیاری از پژوهشگران غربی نیز معتقدند یکی از دلایل رشد و شکوفایی اروپا در قرون وسطی، بهره‌گیری آنان از کتاب‌های دوران طلایی اسلام بوده است.

بااین‌وجود، مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که جهان اسلام در دو دوره به انحطاط و رکود کشانده شد. نخستین توقف و رکود را در قرون هفتم تا دهم شاهد هستیم که در قرن پنجم با آغاز حملات صلیبیون (لوبون، ۱۳۹۰، ص۳۹۷) و ادامه آن در قرن‌های بعدی و همچنین در قرن هفتم با شروع حملات مغول (دورانت، ۱۳۷۸، ص۴۲۱) به سرزمین‌های اسلامی و کشتار بسیار مسلمانان و نابودی آثار آنها رکودی سیصدساله رقم می‌خورد. دومین انحطاط (که به آغاز عصر تاریکی معروف است) در قرون سیزدهم و چهاردهم هجری قمری به دلایل متعدد سیاسی و غیرسیاسی با تضعیف و نابودی دولت‌های قدرتمندی چون عثمانی[۱] و صفوی[۲] اتفاق افتاده است.

با روی کارآمدن دولت پهلوی تلاش‌های فراوانی برای احیا و ساخت تمدن جدید صورت گرفت؛ ولی این تلاش‌ها در جهت ایجاد تمدنی اسلامی نبود؛ بلکه رؤیای احیای

---

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: احمد اسماعیل یاغی (۱۳۹۳). دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال.

۲. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: رودی متـه (۱۳۹۴). زوال صفویه و سقوط اصفهان و لارنس لاکهارت (۱۳۶۴). انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه.

تمدن عظیم ایرانی از مجرای تسلیم تمدن کنونی غرب و تقلید از آن بود که امام خمینی (ره) از آن به تمدن محمدرضایی تعبیر کرده‌اند:

«همه با هم باید به [سوی] یک تمدن صحیح حرکت کنیم، نه «تمدن محمدرضایی»! تمدن الهی، تمدن رسول اللهی، آن که همه اقشار بشر را، سیاه و سفیدش را هیچ فرق نمی‌گذارد، مگر اینکه به تقوا. میزانْ تقواست، میزان انسانیت است» (خمینی، ۱۳۸۹، ج۶، ص۳۴۳).

ظهور انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹ میلادی) در قرن بیستم، امیدهای بسیاری را در میان دغدغه‌مندان اسلام زنده کرد و امیدبخش پایان دادن به روند انحطاط و زوال تمدن اسلامی شد. افول شدید تمدن اسلامی در سال‌های گذشته در کنار نیاز روزهای ابتدایی انقلاب اسلامی به نقشه راه برای اداره نظام اسلامی پس از وقوع انقلاب، منجر به واکنش‌هایی در جهان اسلام، به‌ویژه ایران، پیرامون موضوع تمدن نوین اسلامی شد. این واکنش‌ها البته منجر به تولید دیدگاه‌ها و نظریاتی شد که در عین ارزشمندی، دارای تفاوت‌های مبنایی فراوانی با یکدیگر هستند. البته اگر بخواهیم این دیدگاه‌ها پیرامون تمدن نوین اسلامی را ذیل سه جریان عمده «هم‌گرا با اسلام و انقلاب اسلامی و واگرا با غرب»، «هم‌گرا با اسلام و واگرا با غرب و انقلاب اسلامی» و «واگرا با اسلام و غرب و هم‌گرا با انقلاب اسلامی» دسته‌بندی کنیم، این نتیجه به دست می‌آید که غلبه دیدگاه‌ها و نظریه‌ها با جریانی است که با اسلام و انقلاب اسلامی هم‌گرا بوده و با تمدن غرب سازگار نیست.[۱] از آنجا که گونه‌شناسی ارکان مختلف دیدگاه‌ها و نظریات جریان معتقد به ضرورت تمدن نوین اسلامی تاکنون صورت نگرفته است، در ادامه تلاش می‌شود چرایی و ضرورت تمدن نوین اسلامی به‌عنوان اولین رکن هر نظریه و دیدگاه در میان جریان معتقد به ضرورت نوین‌سازی تمدن اسلامی، گونه‌شناسی و دسته‌بندی گردد.

۲. چرایی و ضرورت تمدن نوین اسلامی

درک ضرورت ایجاد تمدن برای بشر برگرفته از نوع نگاه انسان به جهان خلقت و هدف

---

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: احسان دنیوی (۱۳۹۷). جریان‌شناسی دیدگاه‌ها و نظریه‌های تمدن نوین اسلامی (مؤسسات و اندیشمندان معاصر ایرانی)، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه معارف اسلامی.

زندگی است. با همین نگاه بود که تمدن اسلامی بنا نهاده شد؛ ولی این تمدن عظیم در کنار نقاط قوت خود، دچار کاستی‌های فراوانی بود که ادامه مسیرش را ناممکن کرده بود. بروز و ظهور تمدن جدید غرب و گسترش سریع آن در جهان نیز آخرین ضربات را بر پیکره ی ناتوان تمدن اسلامی وارد آورد و پهنه گسترده تمدن اسلامی محل تاخت‌وتاز تمدن غرب گردید. البته مسلمانان پس از مواجهه چندین ساله با تمدن غرب، دریافتند که این تمدن پاسخ‌گوی نیاز آنها به‌عنوان یک مسلمان نیست؛ لذا درصدد تشکیل تمدنی جدید با معیارهای مد نظر خودشان برآمدند. ازاین‌رو به‌طورکلی می‌توان ضرورت‌های ایجاد تمدن نوین اسلامی را در سه دسته عوامل کلامی - اعتقادی (معطوف به ضرورت اصل تمدن‌سازی با توجه به هدف خلقت و زمینه‌سازی ظهور)، تاریخی (معطوف به کاستی‌های تمدن اسلامی گذشته) و اجتماعی (معطوف به کاستی‌های تمدن غرب و سردرگمیِ کنونیِ جهان اسلام) بیان نمود که شواهد این مدعا در دیدگاه‌ها و نظریات جریان معتقد به تمدن نوین اسلامی نیز مشهود است و در ادامه بدان‌ها اشاره می‌شود.

۱/۲. عوامل کلامی– اعتقادی

در بیان عوامل کلامی– اعتقادی معطوف به ضرورت اصل تمدن‌سازی با توجه به هدف خلقت، سه عامل مهم از سوی اندیشمندان ذکر شده است که عبارت‌اند از: طبیعت اجتماعی انسان، انسان‌سازی اسلامی و کاربردی کردن اهداف نظام حضرت صاحب الامر(عج).

۱۸/۲. ضرورت تمدن نوین اسلامی از دیدگاه علامه طباطبایی(ره): طبیعت اجتماعی انسان

در میان اندیشمندان حوزه تمدن، علامه طباطبایی (ره) و شهید مطهری (ره) بر احیای فکر و تمدن اسلامی در عصر جدید تأکید دارند؛ لذا پیرامون ضرورت تمدن‌سازی بر این باورند که طبیعت اجتماعی انسان، اقتضای ایجاد تمدن را دارد. علامه معتقد است که «اولین اصل فطری انسان (همین انسانی که تشکیل اجتماع داده)، استخدام و بهره‌کشی از دیگران است و مسئله تعاون و تمدن، متفرع بر آن و زاییده از آن بوده و اصلی ثانوی است» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج۲، ص۴۴۵).

۲۸/۲. ضرورت تمدن نوین اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره): انسان‌سازی اسلامی

امام خمینی (ره) پیرامون ضرورت تمدن‌سازی بر این باور است که انسان‌سازی مورد

نظر اسلام، اقتضای ایجاد تمدنی بر پایه اسلام را دارد.

از دیدگاه ایشان دین مبین اسلام، سرشار از معارفی است که برای انسان‌سازی در همه ابعاد آن، سخن برای گفتن دارد و هیچ وجهی از وجوه تربیت انسان را خالی نگذاشته است. با این مقدمه ایشان معتقد است: از آنجا که تشکیل حکومت نیز یکی از وجوه مهم تربیت انسان است، دین اسلام نه‌تنها در این زمینه صاحب مکتب است، بلکه بر تشکیل آن توصیه نیز می‌کند؛ زیرا اولا تحقق بسیاری از احکام اسلام بدون وجود حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ ثانیا بخش بیشتری از تربیت انسان که هدف نهایی عالم خلقت و دلیل ارسال رسل است، در جامعه و ذیل حکومت اتفاق می‌افتد. ازاین‌رو امام(ره) خواسته‌های مردم در راه تشکیل حکومت اسلامی را دقیقاً مبتنی بر احکام سیاسی اسلام و مبانی پیشرفته آن می‌دانستند و نمونه بارز و عینی عمل کردن مردم به این احکام را شعارها و تظاهراتی که آنها در شهرها و دهات ایران در قبل از پیروزی انقلاب به راه می‌انداختند، دانسته است.

«گمان نشود اسلام مثل مسیحیت هست، فقط یک رابطهٔ معنوی مابین افراد و خدای تبارک‌وتعالی است و بس ... اسلام برنامه حکومت دارد، اسلام قریب پانصد سال ـ تقریباً یا بیشتر ـ حکومت کرده است، سلطنت کرده است ... سیاست دارد اسلام، ادارهٔ مملکتی دارد اسلام، ممالک بزرگ را اداره می‌کند. این سیاست یک بُعد از سیاستی است که برای انبیاء بوده است و برای اولیاء و حالا برای علمای اسلام. انسان یک بُعد ندارد، جامعه هم یک بُعد ندارد؛ انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک همه شئون او باشد. سیاست‌های شیطانی و سیاست‌های صحیح اگر هم باشد، امّت را در یک بُعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است. بعد اجتماع مادی است و این سیاست یک جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیاء و برای اولیا ثابت است. آنها می‌خواهند ملت را، ملت‌ها را، اجتماع را، افراد را هدایت کنند، راه ببرند در همه مصالحی که از برای انسان متصور است، از برای جامعه متصور است. همانی که در قرآن صراط مستقیم گفته می‌شود، اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم، ما در نماز می‌گوییم. ملت را، اجتماع را، اشخاص را راه ببرد به یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع می‌شود و به آخرت ختم می‌شود. الی اللّه است. سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد

انسان و جامعه را در نظر بگیرد» (خمینی، ۱۳۸۹: ج۲، ص۳۰ و ج۱۳، ص۴۳۲).

۳۸۲. ضرورت تمدن نوین اسلامی از دیدگاه استاد اصغر طاهرزاده و حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی: عینی و کاربردی کردن اهداف نظام حضرت صاحب الامر (عج)

استاد طاهرزاده در تبیین ضرورت تمدن‌سازی، انقلاب اسلامی را مقدمه تشکیل تمدن اسلامی و تمدن اسلامی را مقدمه عینی و کاربردی کردن اهداف نظام حضرت صاحب الامر (عج) می‌داند. ایشان معتقد است که فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، مابه‌ازای خارجی اندیشه انسان‌ها هستند و متوجه آرمان‌ها و ایدآل‌های انسان‌هایی هستند که آن تمدن را ساخته‌اند؛ همان‌طور که در تمدن اسلامی همه‌چیز اعم از بناها و مناسبات، همه انعکاس باغ ملکوت‌اند، تا متذکر نِیستان مرغ جان انسان باشند و شرایط اُنس با آن عالم گردند. تمدن شیعه بستر مطلوبی است تا انسان را در رسیدن به فضایل مورد نظر فرهنگ تشیع یاری دهد و امکان «به فعلیت آمدن» آرمان‌های آن مکتب را فراهم کند؛ درست همان‌طور که آرزوی انسان ناقص «انسان کامل» است. دستیابی به تمدن شیعی، آرزوی انسانی است که می‌خواهد اهداف نظام حضرت صاحب‌الامر (عج) را عینی و کاربردی کند (طاهرزاده، ۱۳۹۳: ص۱۱۴).

شاخصه نظام مهدوی از نظر ایشان، یکی نفی ظلمات آخرالزمان و دیگری تحقق نور الهی است، و با توجه به این دو شاخصه است که می‌توان گفت: انقلاب اسلامی از منظر وی، زمینه را برای چنین آرمان بزرگی آماده می‌کند، تا آن ظهورِ مقدس واقع شود (همان: ص۱۸۳).

از منظر حجت‌الاسلام‌والمسلمین عبدالحمید واسطی نیز، آنچه در دین اسلام وعده داده شده است، زندگی جهانی مبتنی بر خدامحوری است که رشد دنیا و آخرت را به دنبال دارد؛ زندگی‌ای که در آن، تمام قابلیت‌های مادی و معنوی، در مسیر رشد و تکامل واقعی انسان قرار گیرند. چنین وعده‌ای مبتنی بر ظهور موعودی است که معماری این زندگی جهانی را به عهده دارد و ظهور چنین موعودی مبتنی بر تحقق شرایط و تدارک زمینه‌هایی است که توجه و طلب نفوس، از مهم‌ترین آنهاست. برای جلب نفوس و توجه جهانی به سوی اسلام، ارائه تفکرهای آرمان‌خواه اسلام لازم است؛ ولی کافی نیست. آنچه نفوس را به سوی کمال و برتری اسلام

حرکت خواهد داد، لمس و احساس فضای زندگی الهی و عادلانه و رشدیافته اسلامی است. احساس نیاز و نقص و ناهنجاری در وضعیت موجود، بدون ترسیم ملموس کمال مطلوب، سردرگمی و تحیر را به دنبال خواهد داشت. دستیابی به مدل و سیستم‌های زندگی جهانی بر اساس نظام معرفتی، قانونی و فرهنگی اسلام است که فضا را برای لمس و حس زندگی مطلوب فراهم می‌کند. فرد منتظر پیوسته به دنبال فراهم‌سازی زمینه و شرایط موعود خویش است. این موعود در نگرش شیعه، معمار تمدن اسلام است (واسطی، ۱۳۹۵: ص۳۱).

۲/۲. عوامل تاریخی

در بیان عوامل تاریخی معطوف به کاستی‌های تمدن اسلامی گذشته که ساخت تمدنی نوین بر پایه دین مبین اسلام را ضروری می‌نماید، جامع‌ترین بیان، به دسته‌بندی شهید مرتضی مطهری از وضعیت تمدن اسلامی در گذشته اختصاص دارد.

۱/۲/۲. ضرورت تمدن نوین اسلامی از دیدگاه شهید مرتضی مطهری: بررسی علل انحطاط تمدن اسلامی

ایشان بر این باور است که علل انحطاط تمدن اسلامی در سه بخش کلی باید بررسی شود:

۱. بخش اسلام؛ ۲. بخش مسلمین؛ ۳. بخش عوامل بیگانه.

از منظر ایشان هریك از این بخش‌ها مشتمل بر موضوعات و مسائل متعددی است. مثلا در بخش اسلام، ممکن است کسی برخی از افکار و معتقدات اسلامی را در انحطاط مسلمین مؤثر معرفی کند و ممکن است کسانی سیستم اخلاقی اسلام را ضعیف و انحطاط‌آور بدانند. همچنین ممکن است افرادی قوانین اجتماعی اسلامی را عامل انحطاط مسلمین بخوانند. اتفاقا، هم پاره‌ای از افکار و معتقدات اسلامی و هم برخی از مبانی اخلاق اسلامی و هم بعضی قوانین و مقررات اجتماعی اسلامی، مورد این اتهام واقع شده‌اند. همچنین در بخش مسلمین و بخش عوامل بیگانه، فصل‌های متعدد و گوناگونی هست که همه باید مورد بررسی قرار گیرد.

۱/۱/۲/۲. بخش اسلام

شهید مطهری بر این اندیشه است که در بخش اسلام، مسائل ذیل مورد این اتّهام واقع شده‌اند:

الف) افکار و اعتقادات اسلامی:

۱. اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر؛

۲. اعتقاد به آخرت و تحقیر زندگی دنیا؛

۳. شفاعت؛

۴. تقیّه؛

۵. انتظار فرج.

ب) اخلاق اسلامی:

۱. زهد؛

۲. قناعت؛

۳. صبر؛

۴. رضا؛

۵. تسلیم؛

۶. توکل.

ج) مقررات اسلامی:

۱. مسئله حکومت و توابع آن؛

۲. قوانین جزایی اسلام؛

۳. حقوق زن؛

۴. قوانین اقتصادی اسلام پیرامون مالکیت و ارث؛

۵. حقوق و وظایف بین‌الملل اسلامی.

ایشان درباره نحوه انحطاط‌آفرین بودن مسائل فوق این‌چنین توضیح می‌دهد که برای مثال:

«گاهی گفته می‌شود سرّ انحطاط مسلمین، اعتقاد عمیقی است که به سرنوشت و قضا و قدر دارند، و گاهی گفته می‌شود اهتمام عظیم اسلام به امر آخرت و جهان ابدی و ناچیز شمردن زندگانی دنیا، فکر مسلمین را از توجّه جدّی به مسائل زندگی منصرف کرده است، و گاهی گفته می‌شود اعتقاد به شفاعت، مسلمانان را نسبت به گناهان که فلسفه گناه بودن آنها تأثیر سوء آنهاست در سعادت، لاقید کرده است و مسلمان با اتّکای به شفاعت، از هیچ

رذیله و جرمی امتناع ندارد. در باب تقیّه گفته می‌شود که اوّلا درس دورویی و نفاق است و ثانیاً شیعه را ترسو و ضعیف و غیرقادر بر مقابله با حوادث بار آورده است. در باب انتظار فرج گفته می‌شود که این فکر و این عقیده، نیّت هر اصلاحی را از شیعه گرفته است و درحالی‌که سایر ملل و اقوام در فکر اصلاح کار خودند، مردم شیعه منتظرند دستی از غیب برون آید و کاری بکند» (مطهری، ۱۳۹۶: ص۱۷).

۲/۱/۲/۲. بخش مسلمین

استاد مطهری در بخش مسلمین، مسائل ذیل را مورد توجه قرار می‌دهد:

۱. جعل و تحریف و وضع حدیث؛

۲. اختلافات شیعه و سنّی؛

۳. اشعریّت و اعتزال؛

۴. جمود و اجتهاد؛

۵. فلسفه و تصوّف؛

۶. زمامداران جهان اسلام؛

۷. روحانیّت.

۳/۱/۲/۲. بخش عوامل بیگانه

در نهایت استاد مطهری در بخش عوامل بیگانه مسائل ذیل را عنوان می‌کند:

۱. فعالیّت‌های تخریبی اقلّیت‌ها در جهان اسلام؛

۲. شعوبی‌گری در جهان اسلام؛

۳. جنگ‌های صلیبی؛

۴. سقوط اندلس؛

۵. حمله مغول؛

۶. استعمار.

از منظر ایشان، اینها مجموع موضوعاتی است که باید جزء سلسله مباحث علل انحطاط تمدن اسلامی قرار گیرند. البته استاد مطهری مدّعی استقصاء و حسن ترتیب نبوده و تأکید می‌کند که «ممکن است موضوعات دیگری باشد که باید در این ردیف قرار گیرد و از نظر

من پنهان مانده باشد»(مطهری، ۱۳۹۶: ص۲۴). استاد مطهری در پایان با توجه به عوامل فوق، یک نتیجه کلی را پیرامون انحطاط تمدن اسلامی بیان می‌کند:

«اسلام عامل انحطاط مسلمین نیست؛ بلکه مسلمانان در اثر کوتاهی و انحراف از تعلیمات اسلامی دچار انحطاط شدند و این مسلمانان‌اند که مسئول عقب‌ماندگی خود می‌باشند» (مطهری، ۱۳۹۶: ص۲۱).

۳/۲. عوامل اجتماعی

بعد از افول تمدن اسلامی، دو رویکرد متفاوت، از سوی جوامع مختلف در جهان اسلام و به‌ویژه ایران، در مورد تمدن‌سازی اتخاذ شد. رویکرد اول به پیروی کامل از تمدن غرب معتقد بود و رویکرد دوم به تقلید از تمدن غرب با تطبیق آن بر اسلام حداقلی تکیه می‌کرد که ثمره این نگاه دوم، قرار دادن ایران در زمره جوامع توسعه‌نیافته بود. ازاین‌رو در این بخش، ابتدا کاستی‌های جامعه توسعه‌نیافته کنونی شرح داده می‌شود و سپس کاستی‌های تمدن غرب به‌عنوان تمدنی که در اکثر نقاط جهان اسلام نفوذ کرده است، بیان می‌شود تا مشخص شود که در نبود تمدنی نوین بر پایه اسلام، جامعه اسلامی دچار چه مشکلات عدیده‌ای شده است و ضرورت‌های ساخت تمدن نوین اسلامی چیست.

۱/۳/۲. ضرورت تمدن نوین اسلامی از دیدگاه رضا داوری اردکانی: کاستی‌های جامعه توسعه‌نیافته

در بیان کاستی‌های توسعه‌نیافتگی که ساخت تمدنی نوین بر پایه دین مبین اسلام را ضروری می‌نماید، جامع‌ترین بیان، به دسته‌بندی دکتر رضا داوری اردکانی از وضعیت ایران توسعه‌نیافته اختصاص دارد که در ادامه ذکر می شود.

۱/۱/۳/۲. گسیختگی تاریخی و فرهنگی جوامع توسعه‌نیافته

دکتر داوری بر این باور است که در دوران اخیر، حادثه عجیبی روی داده و مردمی از تاریخ گذشته خود بیرون افتاده و در تاریخ دیگر وارد نشده‌اند. خواست کنونی مردم جهان نیز، خواست تکنیک است و این خواست جهان را می‌گرداند. ولی متاسفانه مردم جهان سوم نه توانایی پیشرفت با آهنگ خواست تکنیک را دارند و نه می‌توانند از آن دست بردارند. به این جهت، خواست آنها کم‌وبیش خواست وهمی یا آرزوست. به عبارت دیگر، این مردم

طرحی برای ساختن ندارند که اراده ساختن داشته باشند. اینها می‌خواهند چیزی را به دست آورند که پیش از این در جهان متجدد تحقق یافته است. لذا این خواست یا بهتر است بگوییم آرزو، از دو جهت با مانع مواجه می‌شود: از داخل و درون که بنگریم، وجود آرزومندان، مستعد پیروی از قانون تکنیک نیست و نظم آن را برنمی‌تابد. در بیرون از وجود مردم مناطق توسعه‌نیافته هم، قدرت تکنیک، دست‌نیافتنی شده است. حتی میل به پژوهش که همه جهان را فراگرفته است و قاعدتا باید برای سهیم شدن و مشارکت در قدرت تکنیک باشد، در واقع به گرد آمدن نتایج پژوهش‌ها در مرکز قدرت تکنیک مُؤَدّی می‌شود. (ر.ک: داوری، ۱۳۸۴: ص۱۹۱ -۲۰۴).

ایشان از مورد اول که همانا پریشان شدن نظم سابق به‌وسیله شبح قانون تکنیک است، به گسیختگی تاریخی و فرهنگی تعبیر می‌کند. به بیان دیگر، نه اینکه کسانی نظم سابق را نگاه داشته باشند و به نظم جدید راه ندهند؛ بلکه شبح قانون تکنیک، نظم سابق را پریشان کرده است. به این جهت، جهان توسعه‌نیافته، از جهت تاریخی و فرهنگی دچار گسیختگی است یا لااقل پیوندش با گذشته بسیار سست شده است، تا جایی که گروه‌های مدعی به وفاداری به سنت نیز سنت را بر وفق خواست تکنیک نمی‌بینند.

۲/۱/۳/۲. باخودبیگانگی جوامع توسعه‌نیافته

دکتر داوری بر این اندیشه است که صدر تاریخ توسعه‌نیافتگی، ذیل تاریخ جهان توسعه‌یافته است. مردمانی که اکنون در آسیا و اروپا و آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی به سر می‌برند، به یک اعتبار معاصرند و به اعتبار دیگر زمانشان متفاوت است. بسیاری از آسیایی‌ها و آفریقایی‌ها و لاتینی‌ها چیزی را برای آینده خود می‌طلبند که در گذشته اروپای غربی و آمریکای شمالی تحقق یافته است. همه جهان خواسته یا ناخواسته از عهد گذشته خود بریده و به تاریخ غربی پیوسته است. این تاریخ در رؤیای غرب جدید به بهشت زمینی و مدینه صلح و سلم می‌رسیده است. اما اکنون می‌دانیم که این رؤیا متحقق شده است و کم‌وبیش درمی‌یابیم که طرح بهشت زمینی صاحب‌نظران قرن هیجدهم، رؤیایی تحقق‌ناپذیر بوده است (داوری، ۱۳۸۴: ص۱۲۵).

از نظر ایشان، بیرون افتادن مردم از تاریخ گذشته خود و وارد نشدن در تاریخ دیگر که به

سبب انتشار عقل تجدد در هوای همه عوالم غیرغربی رخ داده، سبب از خودبیگانگی جوامع توسعه‌نیافته شده است. به عبارت دیگر، باخودبیگانگی اقوام غیرغربی گرچه بی‌ارتباط با ناتوانی‌شان در اخذ خرد جدید نیست؛ اما فقدان این خرد به‌خودی‌خود، مایه بیگانگی و بیگانه‌گشتگی نمی‌شود؛ چنان‌که یونانیان و قرون وسطائیان و مسلمانان را نمی‌توان باخودبیگانه دانست. اگر عقل تجدد در هوای همه عوالم غیرغربی به درجات منتشرنشده بود، شاید آن عوالم قرن‌ها بر همان سنتی که بودند، دوام می‌آوردند و امکان داشت که راهی دیگر هم پیش پایشان گشوده شود؛ اما وقتی که این عقل هوای سراسر روی زمین را مسخر کرد، همه افق‌ها بسته شد و حتی سنت‌هایی که ظاهر و قشر تاریخ‌ها و عوالم بود، احیانا به پای ترازوی این عقل آورده شد (داوری، ۱۳۸۴: ص۹۷).

«در دوران اخیر حادثه عجیبی روی داده و مردمی از تاریخِ گذشته خود بیرون افتاده و در تاریخ دیگر وارد نشده‌اند. اینها هنوز بی‌وقت و بی‌تاریخ‌اند و وقتی جز وقت ساعت و تقویم نمی‌شناسند و البته آن را هم تلف می‌کنند؛ زیرا با زمان بیگانه شده‌اند. مردم جهان توسعه‌نیافته معمولا و غالبا میان دو زمان (زمانی که گذشته است و زمان تجدد که هنوز در وجود آنها قرار نیافته است) به سر می‌برند و ساحت زمانی وجودشان گسیخته است. گسیختگی و پریشانی فکر و رأی و تصمیم، مداومت نداشتن در کارها و به سر بردن در اکنون و زمان حال است. ولی اکنون و زمان حال زمان نیست؛ بلکه جداشدگی وجود آدمی از زمان است» (همان: ص۲۰۴).

۳/۱/۳/۲. تشویش جوامع توسعه‌نیافته

از نظر دکتر داوری، نکته‌ای که فهم آن مشکل است، این است که جهان توسعه‌نیافته قرار و آرام ندارد. از گذشته مانده و چنان که باید، به تجدد نپیوسته است و با اینکه در حسرت تجدد به سر می‌برد، به گذشته خود می‌نازد. شاید هم از عالم قدیم بیرون افتاده و به‌آسانی نتواند جایی معین در عالم تجدد پیدا کند. ایشان «به سر بردن در تعطیلی تاریخ یا در مرخصی را» برای جوامع توسعه‌نیافته تعبیر بسیار مناسبی دانسته و معتقد است که معمولا مسئله را غلط طرح می‌کنیم؛ یعنی فرضمان این است که در دو طرف شرق و غرب ماهیت‌های ثابتی وجود دارند و به انحاء و صور مختلف با هم ارتباط برقرار می‌کنند. ولی

حقیقت این است که از دویست سال پیش تاکنون، غرب و ارتباط غربی دایر بوده و جهان کهن یا توسعه‌نیافته با این ارتباط غربی تعین پیدا می‌کرده است (ر.ک: همان: ص۳۴۸).

به عبارت دیگر، مشکل این است که اروپا پیشرفت را پیش روی خود دیده و به دنبال آن رفته و آن را به صورتی متحقق کرده است؛ اما کشورهای توسعه‌نیافته آثار و نتایج تجدد را از دور دیده و بر آنها مفهوم پیشرفت را اطلاق کرده‌اند. اینها پیشرفت را نه به آزمایش، بلکه از طریق مفهوم شناخته‌اند و به این جهت، شناختشان معمولا ناقص است و حقیقت پیشرفت را که از اصول جهان تجدد و متناسب با نظر خاص تاریخی به موجودات و وجود انسان است، درک نمی‌کنند (همان: ص۳۳۸).

۴/۱/۳/۲. سستی ارتباط علم با زندگی در جوامع توسعه‌نیافته

دکتر داوری بر این باور است که اروپا به علمی نایل شد که به اصول زیر مبتنی بود:

۱ . آدمی می‌تواند بر طبیعت و بر جهان مسلط شود.

۲ . طبیعت و جهان و هرچه در آن است، ماده خام این تصرف‌اند.

۳ . تصرف با علم و تکنیک صورت می‌گیرد (همو، ۱۳۹۱: ص۵۷).

به بیان دیگر، انگیزه‌های مادی و مصلحت‌بینی‌های عادی، اروپاییان را به راه علم نکشانده است؛ بلکه آنها علمی را یافته‌اند که علم تصرف در جهان بوده است. از منظر ایشان، در مقابل، ما علم جدید را از اروپاییان یاد گرفتیم. ما علمی را فرا گرفتیم که سودمندی آن محرز شده بود. ما علم را پس از انقلاب صنعتی اخذ کردیم. در این اخذ و فراگیری، شوق و طلب در ما پدید نیامده بود؛ بلکه خود را نیازمند تکنولوژی یا ابزار تکنیک می‌دیدیم. ما توپ و توپخانه و دوربین و چاپخانه و اتومبیل و راه آهن و ... می‌خواستیم.

ایشان معتقد است که علم جدید از ابتدا در کشور ما ناظر به توسعه بوده است. اگر در سیر آن، گسیختگی یا کندی می‌بینیم، این گسیختگی و کندی نیز به سستی ارتباط آن با زندگی برمی‌گردد. درست است که ما علم را برای عملی و فنی فرا گرفتیم، اما نتوانستیم آنچه را فراگرفته‌ایم، در جای خود قرار دهیم. علم هرچه باشد، استعداد انتزاعی شدن و جدایی از شرایط و لوازم را دارد. ما هم علوم را گرچه به قصد بهره‌برداری آموختیم، شرایط بهره‌برداری را درک نکردیم و هنوز هم چنان‌که باید، درک نکرده‌ایم (همان: ص۵۸).

۵/۱/۳/۲. پیروی از قدرت و تکنیک و تکنولوژی و فراموش شدن نقد

از نظر دکتر داوری، مشکلی که در این اواخر و در دهه‌های اخیر در کار جهان پدید آمده است، بر هم خوردن تعادل و بسط و انتشار ناموزون تجدد در سراسر جهان و پیروی از قدرت و تکنیک و تکنولوژی و فراموش شدن نقد یا بی‌بهره بودن از آن است. به بیان دیگر، اروپا در دو- سه قرن، با نقد به سر برده و با آن پیشرفت کرده است. تحول و پیشرفتش هم تابع قانون بوده و کسانی از آن مواظبت و پاسداری می‌کرده و مخصوصا شرایط تحول و دگرگونی قواعد و ملاک‌های آن را زیر نظر داشته‌اند. اکنون در غرب دو حادثه روی داده است که کارها را مشکل‌تر کرده است. یکی اینکه نظم تکنیک، دیگر این مواظبت را برنمی‌تابد و کار نقد را هم خود به عهده می‌گیرد، و دیگر اینکه سرعت پیشرفت چندان زیاد شده است و می‌شود که گویی دیگر امکان نظارت و مراقبت کم و کمتر می‌شود و تقریبا به هیچ می‌رسد. از نظر ایشان، این روند شاید نابودی کار جهان و نابودی انسان را به همراه داشته باشد (ر.ک: همو، ۱۳۹۶: ص۲۳).

۲/۳/۲. ضرورت تمدن نوین اسلامی از دیدگاه سیدمرتضی آوینی: کاستی‌های تمدن غرب

سیدمرتضی آوینی نیز بر این اندیشه است که تمدن غرب برای پیاده شدن در جهان اسلام، دارای کاستی‌های فراوانی است که ساخت تمدنی نوین بر پایه دین مبین اسلام را ضروری می‌نماید. ایشان این کاستی‌ها را در موارد زیر برمی‌شمارد:

- لذت‌پرستی؛
- ماده‌گرایی؛
- اصالت اقتصاد و بنیان نهادن اقتصاد آزاد بر مبنای سودپرستی؛
- جایگزینی قانون به جای وجدان و اخلاق؛
- تبلیغ مصرف‌گرایی؛
- ایجاد حوائج کاذب؛
- استعمار نو؛
- تشکیل نظام آموزشی در جهت آرمان توسعه‌یافتگی؛
- ایجاد نظام کارخانه‌ای برده‌ای؛

- تخریب محیط زیست؛
- جنگ‌طلبی؛
- گسترش فقر و فلاکت.

شهید آوینی معتقد است که بشر در طول تاریخ همواره از نیازهای مادی و غرایز حیوانی برخوردار بوده است؛ اما آنچه که در قرون اخیر در این زمینه رخ داده است، از دو جهت با همه تاریخ تفاوت و تباین دارد:

۱ . هرگز بشر برای حیوانیت و نیازهای مادی وجود خویش قائل به اصالت نبوده است.

۲ . بشر امروز در مغرب‌زمین، در برابر ارضای شهوات و تبعیت از اهوای خویش، هیچ‌گونه محدودیت اخلاقی یا مقیدات مذهبی نمی‌شناسد (ر.ک: آوینی، ۱۳۸۱ الف: ص۶۱).

آوینی با بیان دو مبنای فوق، به آسیب‌شناسی تمدن غرب پرداخته و معتقد است که ماده‌گرایی بشر که برخاسته از لذت‌پرستی اوست، به اقتصاد در برابر سایر وجوه حیات بشر، اصالت می‌بخشد. اصالت اقتصاد سبب ایجاد نظام سیاره‌ای اقتصاد تحت حاکمیت شرکت‌های چندملیتی شده که اداره اقتصادی و سیاسی جهان به دست آنهاست. غلبه اقتصاد، کار را تا آنجا کشانده است که قدرت، تنها در پول متمرکز شده است و پول‌دارها قوی‌ترین افراد این عصر هستند. قدرت شرکت‌های چندملیتی به قدرت سرمایه و پول بازمی‌گردد و آنچه از قدرت پول حراست می‌کند نیز نظام بانکداری جهانی است (همان: ص۱۱۳). این روند برای بقای خود، به وضع قوانین مختلف در همه عرصه‌های زندگی پرداخته و با بنیان نهادن اقتصاد آزاد بر مبنای سودپرستی (که منجر به ایجاد فاصله طبقاتی شده است)، جایگزینی قانون به جای وجدان و اخلاق، تبلیغ مصرف‌گرایی، ایجاد حوائج کاذب، استعمار نو و تشکیل نظام آموزشی در جهت آرمان توسعه‌یافتگی، سعی در کنترل جوامع به نفع چرخش نظام اقتصادی واحد جهانی دارد. تبعات چنین نگرشی در ایجاد نظام کارخانه‌ای برده‌ای، تخریب محیط زیست، جنگ‌طلبی و فقر کاملا مشهود است.

ایشان در تکمیل این بحث، به ذکر نکته بسیار مهمی می‌پردازند که به نقد تاریخ تمدن غرب اشاره دارد. وی معتقد است که تاریخ تمدن غرب با راهزنی دریایی، تجارت برده، مرکانتیلیسم و امپراطوری‌های وسیع امپریالیستی و بالاخره توسعه‌طلبی‌های استعماری آغاز

می‌شود و ادامه می‌یابد، و اگر این‌چنین نبود، هرگز آن سرمایه کلانی که لازمه تولد سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی است، انباشته نمی‌شد و مدنیت کنونی جهان تحقق نمی‌یافت (همان: ص۱۵۱).

جمع‌بندی

به‌طورکلی می‌توان ضرورت‌های ایجاد تمدن نوین اسلامی را در سه دسته عوامل کلامی - اعتقادی (معطوف به ضرورت اصل تمدن‌سازی با توجه به هدف خلقت و زمینه‌سازی ظهور)، تاریخی (معطوف به کاستی‌های تمدن اسلامی گذشته) و اجتماعی (معطوف به کاستی‌های تمدن غرب و سردرگمیِ کنونیِ جهان اسلام) بیان نمود. این ضرورت‌ها حصر عقلی نداشته و صرفا با تتبع در آثار و دیدگاه‌های اندیشمندان عرصه تمدن نوین اسلامی گردآوری و تحلیل شده است.

دسته اول در بیان عوامل کلامی – اعتقادی، سه عامل مهم طبیعت اجتماعی انسان، انسان‌سازی اسلامی و کاربردی کردن اهداف نظام حضرت صاحب‌الامر (عج) را به‌عنوان ضرورت‌های تمدن‌سازی اسلامی ذکر کرده‌اند و دسته دوم در بیان عوامل تاریخی، به بیان علل انحطاط تمدن اسلامی گذشته پرداخته‌اند. در این میان، دسته سوم نیز در بیان عوامل اجتماعی ضرورت تمدن‌سازی نوین اسلامی، به بیان کاستی‌های جوامع توسعه‌نیافته و ضعف‌های تمدن غرب به‌عنوان تمدنی که در اکثر نقاط جهان اسلام نفوذ کرده است، توجه داشته‌اند، تا مشخص شود که در نبود تمدنی نوین بر پایه اسلام، جامعه اسلامی دچار چه مشکلات عدیده‌ای شده است و ضرورت‌های ساخت تمدن نوین اسلامی چیست.

فهرست منابع

۱. آوینی، سیدمرتضی (۱۳۸۱ الف). ***توسعه و مبانی تمدن غرب***، تهران: ساقی.

۲. آوینی، سیدمرتضی (۱۳۸۱ ب). ***فردایی دیگر***، تهران: ساقی.

۳. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹). ***صحیفه امام خمینی (ره) دوره ۲۲ جلدی***، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

۴. داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴). ***ما و راه دشوار تجدد***، تهران: رستا.

۵. داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۱). ***نگاهی نو به سیاست و فرهنگ***، تهران: سخن.

۶. داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۶). ***اکنون و آینده ما***، تهران: نقد فرهنگ.

۷. دورانت، ویل (۱۳۸۷). ***تاریخ تمدّن***، ترجمه: ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده، صفدر تقی‌زاده و ابوالقاسم طاهری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۸. طاهرزاده، اصغر (۱۳۹۳). ***تمدن‌زایی شیعه***، اصفهان: لب المیزان.

۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۹۰). ***ترجمه تفسیر المیزان***، ترجمه: سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۱۰. لوبون، گوستاو (۱۳۹۰). ***تاریخ تمدن اسلام و عرب***، ترجمه: محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.

۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). ***بیست گفتار***، تهران: صدرا.

۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۹۶). ***انسان و سرنوشت***، تهران: صدرا.

۱۳. واسطی، عبدالحمید (۱۳۹۵). ***کانون تفکر و تصمیم‌سازی***، مشهد: مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام